



بررسی آثار استکبار در سرنوشت اجتماعی انسان از نگاه قرآن و روایات

سید سعید میرصانع^۱

چکیده

کبر، حالتی روحی است که طی آن، انسان خود را برتر از دیگران می‌بیند. در حقیقت با ایجاد کبر، تکبر در انسان نمایان می‌شود. در کاربردهای قرآنی، واژه‌های کبر، تکبر و استکبار معنایی نزدیک به هم دارند. کبر موجب می‌شود که صاحب آن، شناخت‌ها و باورهای خود را برتر از هرگونه شناخت و باور دیگری بیندارد و بدین‌وسیله، از ورود به مسیر تفکر و در پی حق بودن محروم بماند. استکبار در آیات قرآن و روایات به عنوان یک ردیلت اخلاقی برشمرده شده است و موجب ایمان نیاوردن به آیات الهی می‌گردد. در حقیقت، شیطان در ابتدا مقرب درگاه الهی بود و به دلیل استکبار، مطرود و ملعون گردید. انسان‌ها نیز در صورتی که با این ردیلت اخلاقی همراه شوند، عاقبت گرفتار خواهند شد. ما در این پژوهش با تکیه بر مطالعات کیفی و کتابخانه‌ای و با شیوه فیش برداری و چک لیست، با توجه به اهمیت استکبار در سرنوشت اجتماعی انسان، به دنبال این هدف هستیم که از نگاه قرآن و روایات، مسئله استکبار و آثار آن را در سرنوشت اجتماعی انسان، مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهیم.

واژگان کلیدی: بررسی، استکبار، آثار، سرنوشت اجتماعی، قرآن، روایات

۱ - طلبه سطح سه حوزه، رشته تفسیر و علوم قرآن: Mirss55@yahoo.com



مقدمه

صفات خوب و بد در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام، به طور فراوان یاد شده است و در میان صفات پسندیده و ناپسند برخی از صفات نقش اساسی در کسب فضایل دارند. مانند: رحمت و تواضع و برخی نقش اساسی در رذایل دارند. مانند: غضب و تکبر و استکبار به گونه‌ای که از صفات زشت دیگر درجه‌ی قباحت و زشتی بیشتری دارند استکبار به معنی اظهار بزرگی و برتری جویی می‌باشد، در حالی که اهلش نیست. نخستین صفت رذیله که در داستان انبیاء و آغاز خلقت انسان به چشم می‌خورد و به اعتقاد بسیاری از علمای اخلاق، ام المفسد و مادر همه رذایل اخلاقی و ریشه تمام بدبختی‌ها و صفات زشت انسانی است، تکبر و استکبار می‌باشد که در داستان شیطان به هنگام آفرینش آدم علیه السلام و امر به سجود فرشتگان و هم‌چنین ابلیس برای او آمده است. امروز نیز در جوامع انسانی مساله استکبار، ریشه مفسد جهانی و نابسامانی‌های اجتماعی بشر می‌باشد و بلای بزرگ بشریت در عصر ما نیز همین استکبار است که بدبختانه همه در آتش آن می‌سوزند و فریاد می‌کشند، اما کمتر کسی در فکر چاره است. آیات قرآن مجید مملو است از بیان مفسد استکبار و بدبختی‌های ناشی از تکبر و مشکلاتی است که در طول تاریخ بشر از این صفت مذموم در جوامع انسانی به وجود آمده، تأثیر این صفت رذیله سقوط انسان از جهات معنوی و مادی بر هیچ‌کس پوشیده نیست. ما در ادامه این پژوهش، با تکیه بر آیات و روایات قرآنی به بررسی آثار استکبار در سرنوشت اجتماعی انسان می‌پردازیم.

روش تحقیق

این پژوهش، یک پژوهش کیفی و کتابخانه‌ای می‌باشد که در آن از روش نقلی و حیاتی استفاده شده است. شیوه گردآوری اطلاعات و داده‌ها در این پژوهش، به صورت فیش برداری و چک لیست می‌باشد که از نرم افزارهای علمی و اسناد نوشتاری مانند کتب، مقالات و سایر منابع موجود برای اخذ اطلاعات استفاده شده است. هم‌چنین، روش داده‌پردازی در این پژوهش، به صورت توصیفی و تحلیلی می‌باشد.

مبانی نظری

همان‌طور که استکبار فردی از درون جان انسان برمی‌خیزد، استکبار اجتماعی از درون جامعه بر می‌خیزد. استکبار اجتماعی نیز به دو نوع در اجتماع بروز می‌کند؛ یک نوع استکبار اقتصادی است که نمونه قرآنی‌اش قارون است: «قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد، و از گنجینه‌ها آنقدر به او داده بودیم که حمل کلیدهای آنها بر مردان نیرومندی سنگین بود (قصص/ ۷۶)». نوع دوم آن استکبار سیاسی- اجتماعی است که نمونه قرآنی آن فرعون می‌باشد (عفتی، ۱۳۸۹: ۵۹). «إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ - در حقیقت، فرعون در آن سرزمین برتری طلبی داشت و از اسراف کاران بود (یونس / ۸۳)».

در این عصر نیز، هر دو نوع استکبار وجود دارد. الآن نیز عده‌ای با شعار رفاه و آسایش که جنبه اقتصادی دارد، وارد اجتماع می‌شوند و مردم فقیر را با وعده زندگی راحت‌تر، با خود همراه می‌کنند. این افراد با پیروی از هوای نفس خویش، به قانون اقتصادی کشور تجاوز می‌کنند و دیگران را به انزوای اقتصادی و استضعاف می‌کشاند که بارزترین نمونه امروزی آن شرکت‌های هرمی است. نوع دوم



استکبار اجتماعی؛ حاکمان مستبد هستند. کسانی که با تجاوز به قانون سیاسی-اجتماعی کشور، دیگران را به انزوا می‌برند و مستبدانه بر جامعه حاکم می‌شوند. نمونه بارز امروزی آن، حاکمیت‌هایی است که با کودتا حکومت را در دست می‌گیرند (عفتی، ۱۳۸۹: ۶۰). با این وجود، استکبار اقتصادی و سیاسی-اجتماعی ناشی از زورگویی و قانون شکنی است. منطق این مستکبرین، تکبر بر دیگران است، و ضعف قانون و حاکمیت، علت اصلی توسعه این دو نوع استکبار در اجتماع می‌باشد (اسکندری، ۱۳۶۷: ۱۲۵ و ۱۲۸).

کسی که با زورگویی و تجاوزگری مأنوس شد، خود و خدایش را فراموش می‌کند و خود را حقیقت پنداشته و فکر می‌کند که برتر از دیگران است؛ به همین دلیل، علم، قدرت، مکتب و غیره را برای خودش می‌داند و با ایجاد نظام‌های اقتصادی، سیاسی-اجتماعی مستکبرانه، دیگران را به استضعاف می‌کشاند. امام خمینی می‌فرمود رژیم پهلوی، نماد استکبار بود که به ملت تعدی و تجاوز می‌کرد (خمینی، ۱۳۵۸، ج ۷: ۴۸۹) تا اینکه مردم با انقلاب او را بیرون کردند.

یافته‌ها

در این بخش در مورد آثار استکبار در سرنوشت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انسان بحث می‌کنیم:

الف) آثار استکبار در سرنوشت فرهنگی انسان

همان‌گونه که شکل‌گیری فرهنگ و باورهای عمومی بر اساس شاخص‌های الهی و انسانی، بستری مساعد و مناسب برای تربیت صحیح انسان‌ها و تعالی و شکوفایی استعدادهای فطری آنان محسوب می‌شود، ناشایستگی فرهنگ و الگوپذیری جامعه از اخلاق و سنت‌های ناروا، زمینه‌ساز گمراهی و سقوط در انواع شرارت‌ها و بدی‌ها خواهد بود (کریمی والا، ۱۳۸۸: ۶).

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در جملات دربار خویش در این رابطه می‌فرماید: در خوی و فرهنگ ناشایست، هیچ‌گونه عزت و شرافتی نخواهد بود (عبدالواحدبن تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه جلال‌الدین حسینی، ج ۶: ۳۶۱)؛ و آن کس که کم‌بهره از خلق و خویی [انسانی] است بدی‌ها و شرارت‌های او زیاد می‌شود (عبدالواحدبن تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه جلال‌الدین حسینی، ج ۵: ۲۲۴). و می‌فرماید: «نیاز مردم به تحصیل اخلاق و تربیت شایسته بیش از نیازهای اقتصادی آنهاست. (عبدالواحدبن تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه جلال‌الدین حسینی، ج ۲: ۵۶۹). چراکه جامعه‌ای که در آن اخلاق و تربیت شایسته وجود نداشته باشد، هر چقدر هم در ثروت غوطه ور گردد، ایمان و حق و حقیقت نادیده گرفته شده و زمینه فساد، گمراهی و شرک در آن جامعه با روح و تن افراد پیوند خواهد خورد و تکبر، غرور و استکبار در آن جامعه ریشه خواهد دواند و آنگاه است که جامعه مسیر اصلی و حقیقی خود را با مسیر اشتباه و بی‌ایمانی جایگزین خواهد کرد و در نتیجه، سرنوشت شومی در انتظار این جامعه خواهد بود.

از جمله عوامل تخریب فرهنگ و پیدایش روش‌های ناصحیح و باطل در جامعه، افرادی هستند که با استفاده از فرصت‌های پیش‌آمده و بهره‌جویی از آشفتگی‌های سیاسی-اجتماعی، تلاش می‌نمایند قدرت و ثروت را در انحصار خود قرار دهند، آن‌گاه با تکیه بر اقتدار نامشروع و پیش گرفتن رفتارهای اشرافی و ارباب‌مآبانه خود، می‌کوشند ساختار باورها و فرهنگ عمومی را به گونه‌ای تغییر دهند که آراء و نظریات دیگران همسو و همنوا با خواسته‌ها و منافع خودشان باشد. این افراد از دیرباز عمده‌ترین مانع برای عملی شدن برنامه‌های الهی انبیا و مصلحان اجتماعی بوده‌اند (کریمی والا، ۱۳۸۸: ۷).



قرآن کریم در گزارشی از کارشکنی‌ها و سرسختی‌های این گروه در برابر تعلیمات انبیا علیهم‌السلام می‌فرماید: وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِ الْآخِرَةِ وَأُتِرْفَنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (مؤمنون: ۳۳-۳۴)؛ آن جمعیت اشراف خودخواه که خداوند یگانه را انکار کردند و لقاء آخرت را تکذیب نمودند [در حالی که] ما به آنها نعمت فراوانی در این دنیا بخشیده بودیم، گفتند: این فقط انسانی است مثل شما؛ از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد و اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید، به طور قطع زیانکار خواهید بود (کریمی والا، ۱۳۸۸: ۸۷).

و در فرازی دیگر از پیامبر اکرم(ص) می‌خواهد که از مخالفت سلطه‌جویان مرفه آزاده نباشد؛ چراکه شیوه دایمی آنها کفر و عناد است: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) (سبأ: ۳۴)؛ ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر اینکه مترفین آنها [همان متنعمان مغرور] گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده‌اید کافر هستیم. نیز می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ - پیش از تو در هیچ شهری انذارگری نفرستادیم، مگر آنکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما از کیشی پیروی می‌کنیم که پدران ما داشتند (زخرف / ۲۳)».

واقعیت تاریخ و تجربه تحولات در جوامع بشری گواه آن است که وفور امکانات و تجمع ثروت در قشر خاصی از جامعه و به تبع آن، بهره‌مندی از معیشتی خارج از حد اعتدال، همواره از آسیب‌های جدی بر بالندگی و شکوفایی ارزش‌های شایان انسانیت بوده است (کریمی والا، ۱۳۸۸: ۸).

هر جامعه ای که چشم انداز دنیوی داشته باشد و فرهنگ انسانی و اسلامی را سر لوحه قوانین جامعه خود قرار ندهد، آنگاه دچار کبر و غرور شده و ممکن است دچار لغزش فرهنگی گردد. در این صورت، این جامعه مبتلا به استکبار فرهنگی شده است. خداوند در آیه ۲۲ سوره نحل در مورد اینگونه افراد، می‌فرماید: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ - کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان حق را انکار می‌کند و خودشان سرکشند (نحل / ۲۲)»

در چندین آیه از آیات قرآن «استکبار» به عنوان یکی از ویژگی‌های کفار مطرح شده است (مصباح، معارف قرآن: ۵۰۱-۵۱۲). از این آیات استفاده می‌شود که منظور، تکبر از قبول حق است و در حقیقت بدترین گونه استکبار هم همین نوع است؛ چرا که تمام راه‌های هدایت را به روی انسان می‌بندد و او را در تمام عمر در بدبختی و گناه و بی‌ایمانی می‌گذارد (نوح: ۷ / منافقین: ۵ / جاثیه: ۸). از مجموع آیات مزبور به دست می‌آید که از یلکسو، ایمان به آخرت سبب آگاهی و تقوا و تهذیب نفس و ترس از گناه و ستم می‌گردد و از سوی دیگر، بی‌ایمانی نسبت به این امر موجب دور ماندن از حقایق و استکبار در برابر حق و غرق شدن در انواع مفسد و گناهان می‌شود و به این ترتیب، تأثیر عمیق و فوق‌العاده ایمان به معاد در تربیت انسان‌ها از دیدگاه قرآن مجید کاملاً مشخص می‌شود (فقیه، ۱۳۸۱: ۱۰).



در حقیقت، می‌توان اینگونه گفت که استکبار، با ایجاد عداوت و کینه، نابودی شرف، ستیزه با حق، عادی نمودن فساد و شرک و غیره، تأثیر فراوانی در سرنوشت فرهنگی انسان و جوامع انسانی اعمال می‌کند و موجب می‌گردد تا فرد و جامعه، مسیر حق و حقیقت و بندگی را از یاد ببرند و به کفر و شرک دچار شوند؛ و عاقبت جوامعی که دچار کفر و شرک می‌گردند، این است که تا زمانی که عمرشان به دنیااست، در گمراهی به سر می‌برند و زندگی سرنوشت اخروی آنها نیز، چیزی جز آتش جهنم نخواهد بود.

ب) آثار استکبار در سرنوشت سیاسی انسان

در قرآن آیه‌ای که صراحتاً و مستقیماً به انتخابات به معنای سیاسی و عرفی آن اشاره کرده باشد، وجود ندارد، اما در قرآن و روایات دینی به نقش مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود اشاره شده و اینکه خداوند انسان را نسبت به تعیین سرنوشت خود و جامعه‌اش آگاه کرده است.

این فعال فرهنگی و سیاسی در ادامه اشاره به آیه ۱۱ سوره رعد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»، گفت: خداوند در این آیه فرموده‌اند که خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند؛ از این آیه می‌توان چنین استنباط کرد که اگر در عین حال، مردم تغییری در زندگی خود انجام ندادند و نسبت به جامعه بی تفاوت و انجام وظیفه نکردند، باز هم سرنوشت خودشان را رقم زده‌اند.

وی با اشاره به آیات ۳۹ و ۴۰ سوره نجم «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ» و «وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَىٰ» و همچنین آیه ۳۸ سوره مدثر «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»، بیان کرد: خداوند در این آیات فرموده‌اند که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد و اینکه هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

نکویی با اشاره به آیه‌های ۷ و ۸ سوره زلزله «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» و «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»، ادامه داد: خداوند انسان را به انجام عمل صالح تشویق می‌کند و انسان را در مقابل عملی که انجام داده مسئول می‌داند و همانگونه که فرموده‌اند هم‌وزن کارهای نیک و بدی که انجام داده‌اند نتیجه خواهند گرفت.

قرآن کریم کتابی است که دستورالعمل و اصول و چارچوب‌های کلی زندگی بشری را در حوزه‌های مختلف ارائه داده است. یکی از حوزه‌های مهم زندگی انسان نیز حوزه سیاسی است که آیات متعددی از قرآن در این زمینه وجود دارد که اصول و خطوط زندگی سیاسی مبتنی بر دین را مشخص کرده است. یکی از آیات سیاسی مهم قرآن کریم آیه ۱۱ سوره رعد است که می‌فرماید: «لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ - برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند. در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود (رعد / ۱۱)». این آیه، مصداق تقدم کارگزار بر ساختار می‌باشد.

بخش مهم در این آیه که بیش از سایر قسمت‌های آن برجسته شده «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» است که به جرئت می‌توان این آیه را جنبش‌آفرین، انقلاب‌ساز و مبنای شکل گرفتن بسیاری از جنبش‌های ضد استعماری در جهان اسلام دانست



که انقلابیون و جنبش‌های انقلابی در دنیای اسلام بر این اساس با حکومت‌های وابسته و استعمارگران به مقابله پرداختند. به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی، می‌توان این آیه را مصداق تقدم و اصالت ساختار بر کارگزار نیز تفسیر کرد. در حقیقت این آیه به نقش انسان مانند کارگزار که می‌تواند محیط اطراف خود را تغییر دهد و مانند یک کنشگر پویا عمل کند، تأکید دارد، و تأثیر ساختار بر محدود شدن کارگزار را رد می‌کند.

از نگاه این آیه، انسان هم اختیار و هم توانایی تغییر سرنوشت خود را دارد و با چنین نگاهی انسان را نیروی مولد و پویایی می‌داند که قادر به تغییر ساختارهاست نه اینکه ساختارها بر او مسلط شده و قدرت پویایی و تغییر را از او بگیرند. اگر هم این اتفاق بیفتد، ناشی از سوء اختیار انسان یا عدم استفاده انسان از ظرفیت الهی قدرت تعیین سرنوشت به دست خود است که در اختیار انسان قرار داده شده است. یکی دیگر از پیام‌هایی که می‌توان از این آیه برداشت کرد، اصلاح و تغییر با نگاه به درون است. در حقیقت، می‌توان اینگونه برداشت کرد که مشکلات و معضلات یک جامعه را نباید همواره به عوامل بیرونی نسبت داد و اتفاقاً ابتدا باید زمینه‌های ایجاد این معضلات را در درون جست‌وجو کرد و بعد هم با ظرفیت و توان همان جامعه، به دنبال حل مشکلات بود. البته منظور نفی کامل و صد در صدی نقش عوامل بیرونی هم در ایجاد مشکلات و هم در حل مشکلات نیست؛ با این وجود، بنا را باید در درون گذاشت.

در تفسیر نمونه نیز چنین آمده است که «این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه‌های اجتماعی اسلام را بیان می‌کند، به ما می‌گوید هرگونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی جامعه است، و هرگونه پیروزی و شکستی که به یک جامعه رسید، از همین جا سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین، آنها که همواره برای تبریئه خویش به دنبال «عوامل برونی» می‌گردند، و قدرت‌های بیرونی را همواره عامل بدبختی خود می‌شمارند، سخت در اشتباهند، چرا که اگر این قدرت‌های جهنمی پایگاهی در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست.

این اصل قرآنی می‌گوید: برای پایان دادن به بدبختی‌ها و ناکامی‌ها باید دست به انقلابی از درون بزنیم، یک انقلاب فکری و فرهنگی، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختی‌ها باید فوراً به جست‌وجوی نقطه‌های ضعف خویشتن بپردازیم و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامن روح و جان خود بشوییم، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامی‌ها و شکست‌ها را به پیروزی مبدل سازیم»

براین مبنا تحول فرهنگی، اصلاحات اقتصادی، ریشه‌کن شدن فساد و بی‌عدالتی و رشد سیاسی یک جامعه زمانی محقق می‌شود که یک جوشش و انقلاب از درون اتفاق بیفتد؛ در این صورت است که امداد الهی نیز وارد صحنه می‌شود تا این تغییر برخاسته از اراده و جوشش درونی با موفقیت به ثمر برسد.

خواست انسان برای تغییر در تحولات سیاسی، نقش محوری و تعیین کننده دارد. به عبارتی، بر مبنای نگاه و رویکرد دینی تحولات اجتماعی و سیاسی ارتباط مستقیم با خواست و اراده انسان برای تغییر و اصلاح دارد و نیروی تأثیر گذار و اصلی در وقوع این تحولات، نیروها و اراده‌های انسانی هستند که می‌توانند در مقابل ساختارهای متصلب و مدافع حفظ وضع موجود از یکسو و مقابل توان تسلیحاتی، اقتصادی و رسانه‌ای قدرت‌های جهانی از سوی دیگر بایستند و خواست و اراده خود را بر آنها تحمیل کنند.



رهبر معظم انقلاب در این باره، با به کار بردن تعبیر معجزه برای تحولات بزرگ اجتماعی فرمودند «معجزه‌های اجتماعی برخلاف معجزه‌ی اژدها شدنِ عسای موسی است؛ چون آن‌طور معجزه‌ها ربطی به اراده انسان ندارد؛ اما معجزه‌های اجتماعی به‌طور مستقیم به اراده انسانها ارتباط پیدا می‌کند؛ «انَّ اللَّهَ لَا یَغیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ یغیِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ». هرگاه ملتی تصمیم بگیرد، اراده کند، اقدام کند، حرکت متناسب با هدفش را انجام دهد، آن وقت معجزه اجتماعی اتفاق می‌افتد. البته در تحولات اجتماعی حق بودن کافی نیست. خیلی اوقات امواج باطل می‌آید حق را لگدکوب و عبور می‌کند. حق بودن به اضافه اقدام، عمل، اراده و به اضافه ایستادگی و پایداری است که آن معجزه را تحقق می‌بخشد».

بررسی اینکه انسان در زندگی چه میزان قدرت اختیار دارد و یا در یک دوره جبری متولد می‌شود، زندگی می‌کند و می‌میرد، مبحثی بسیار قدیمی است که بسیاری از اندیشمندان در مورد آن نقد و بررسی کرده و نظر داده‌اند. آنچه که مسلم است ظاهراً این بررسی‌ها در میان عموم مردم، به‌صورت مستقیم توجه نمی‌شود و جامعه فارغ از هیاهوی علمی دانشمندان راه خود را می‌پیماید. اگر از مردم در مورد نظریات دانشمندان درباره جبر و اختیار سؤال شود، شاید نتوان آن دسته‌بندی که در میان دانشمندان وجود دارد را در میان نظرات مردم پیدا کرد؛ با این وجود، در هر دوره زمانی، میانگین فکری هر جامعه، تابع یک جریان فکری در این باره است و هر میزان این جریان فکری رشد یافته و غنی باشد، آنگاه در تکامل حرکت جامعه، تأثیر مستقیم دارد. مهم است جامعه و به ویژه روشنفکران آن درباره نقش انسان در زندگی چه تفکری دارند. اثرات اجتماعی جریان فکری غالب، در طولانی مدت و در فراز و نشیب جامعه، تعیین‌کننده است. اگرچه شاید بتوان ادعا کرد که در هیچ برهه‌ای از زمان، جوامع بشری به صورت اجماع به این نقطه نظر نرسیده‌اند که انسان فاقد هرگونه اختیار و حق انتخابی است و تمام اعمال بشر تابع جبر مطلق است هرچند ممکن است در برهه‌هایی اندیشمندان آن جامعه به دلایل علمی یا سیاسی، موضوع جبری‌گرایی را ترویج داده باشند و البته این موضوع شدت و ضعف دارد. بر اساس دیدگاه‌های دانشمندان اسلامی، تابع مکتب حقه اهل بیت عصمت و طهارت، انسان موجود برجسته‌ای است که خداوند امتیاز بزرگ اختیار که او را از سایر موجودات با فاصله زیادی متمایز می‌سازد را به او هبه کرده است تا از میان طیف دو حقیقت امکان‌پذیر «خدایی شدن و پست‌تر از حیوان شدن» یکی را یا میانه‌ای را انتخاب نماید و حاصل این انتخاب را در دو جهان بیابد. (پوریا، ۱۳۹۴: کد خبری ۴۹۶۱۵).

بر این اساس، نکات ذیل قابل برداشت است (پیشین):

۱) خداوند متعال مقدر کرده است که تمام حوادث و رخدادها و حتی اراده خویش را از مجرای اصل علیت عمومی تحقق بخشد و هر حادثی ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب کند و یک پیوند ناگسستنی میان گذشته و حال و آینده میان هر موجودی و علل متقدمه او هست. لذا هیچ رخدادی در هر سطحی خارج از نظام علیت رخ نمی‌دهد. آیا این موضوع اختصاص به علل و عوامل مادی دارد؟ خیر. علل و عوامل روحی و معنوی نیز در این نظام موثر است.

۲) انسان توانایی این را دارد که سرنوشت خود را رقم بزند. این موهبتی است که خداوند متعال به او هدیه کرده است و بر این اساس عالم انسانی بر مبنای سلسله مراتب قضا و قدر الهی می‌تواند در نظام علوی و علمی آن اثر بگذارد و سبب تغییراتی شود. خداوند



به حکم قضا و قدر علم قابل تغییر دارد. خداوند به حکم قضا و قدر حکم قابل نقض هم دارد. می‌تواند در عالی اثر بگذارد. نظام سفلی و مخصوصاً اراده و خواست انسان بلکه اختصاصاً اراده و خواست و عمل انسان می‌تواند عالم علوی را تکان بدهد و سبب تغییراتی در آن بشود و این عالی‌ترین شکل تسلط انسان بر سرنوشت است. قرآن کریم می‌فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ خداوند هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و ام‌الکتاب تنها نزد اوست؟ (رعد / ۳۹)»

انتخابات، فرصتی برای انسان است تا فلسفه و سبک زندگی خویش را به نمایش بگذارد؛ زیرا هر انتخابی که انسان انجام می‌دهد همانند دیگر اعمال انسانی بیانگر شاکله شخصیتی اوست؛ خاستگاه عمل انسان از جمله انتخاب افراد برای مسئولیت نمایندگی یا امور دیگر، بیانگر فلسفه و سبک زندگی اوست؛ هر چند که در مقام توجیه و اعتذار برآید و شرایط تمحیلی را ملاک انتخاب خویش بداند، اما این امور هرگز نمی‌تواند توجیه‌کننده انتخابی باشد که انسان دارای اراده از سر اختیار به آن دست زده است. بر اساس آموزه‌های قرآن، هر کسی مسئول عمل خویش از جمله انتخاب خود خواهد بود و باید در دنیا و آخرت به چرایی انتخاب خویش پاسخ دهد و نمی‌تواند با توجیهاتی از پاسخگویی و مجازات بگریزد؛ زیرا اضطرار بالاختر، با اختیار منافاتی ندارد و شخص نمی‌تواند اضطراری که خود عامل ایجاد آن است را به عنوان توجیه به کار گیرد و از مسئولیت پاسخگویی بگریزد. در حقیقت، هر چند که انسان به طور فطری و تکوینی دارای اراده‌ای است که حق انتخاب آزادانه را به او می‌بخشد، اما در حوزه تشریحی، هر انسانی مکلف است تا انتخابی درست داشته باشد. پس هیچ انسانی نمی‌تواند به دلیل وجود اراده و آزادی مطلق تکوینی، هر انتخابی کند، بلکه باید انتخابی نماید که موجب رضایت الهی گردد و در راستای اهداف و فلسفه آفرینش باشد (پوریا، ۱۳۹۸؛ کد خبری ۱۸۲۶۹۳). بنابراین انتخاب آزاد انسان در سرنوشت او تأثیر دارد. انسان دارای اراده و حق انتخاب آزاد است؛ زیرا خدا انسان و جن را به گونه‌ای آفریده که از اراده مستقل برخوردار بوده و می‌تواند دست کم در محدوده‌ای دست به انتخاب آزاد بزند. بدین معنا که انسان در ذات خود این ظرفیت را دارد تا چیزی را بشناسد و فواید و آثار آن را تصور کرده و سپس تصدیق کند و پس از جزم علمی و اندیشه‌ای، بدان عزم عملی یابد که از آن به اراده یاد می‌شود (آشتیانی، ۱۳۹۰: ۶۴۷).

وجود اراده انتخاب به انسان این امکان را می‌دهد تا بتواند میان فعل و ترک، یکی را انتخاب کند. (کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱: ۱۳۲). از نظر آموزه‌های قرآن، انتخاب آزاد انسان نقش بسیار تعیین‌کننده در سرنوشت و نیز سعادت و شقاوت او دارد؛ به طوری که انسان با انتخاب مبتنی بر هدایت‌های فطری و تشریحی، در راستای اهداف آفرینش و کسب رضایت الهی، می‌تواند سعادت را در دنیا و آخرت تجربه کند و به بهشت برین الهی دست یابد؛ با این وجود، با انتخاب اشتباه خویش، می‌بایست خود را برای عذاب دنیوی و شقاوت ابدی در دوزخ آماده کند. (ر.ک. حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱).

از مهم‌ترین مصادیق و موارد تأثیرگذار اراده انسان در سرنوشت، می‌توان به اراده انسان نسبت به کفر و کفران و نیز شکر و ایمان اشاره کرد که سرنوشت ابدی او را می‌سازد. (ر.ک. انسان، آیه ۳؛ نمل، آیات ۱۹ و ۴۰).

کسی که کفر می‌ورزد یا الحاد می‌کند، به جای آنکه در مسیر عدالت گام بردارد، ظلم کرده و می‌بایست چوب انتخاب نادرست خویش را بخورد (ر.ک. حج، آیه ۲۵).

قطعا انتخاب مناسب در زمینه انتخاب افراد برای مسئولیت‌های مختلف، در سرنوشت سیاسی انسان تأثیر دارد. همان طوری که



هر انسانی با هر انتخابی که انجام می‌دهد، سرنوشت خویش را می‌سازد، می‌تواند در برخی از اوضاع، سرنوشت اجتماعی را نیز رقم بزند؛ زیرا گاه یک «رای» می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد و شخص صالح یا فاسد را بر مسند قدرت بنشانند. از نظر آموزه‌های قرآن، تغییرات اجتماعی متکی بر تغییراتی است که در نفوس و روان افراد آن اجتماع ایجاد می‌شود؛ زیرا هر چند که نفس انسانی به گونه‌ای ساخته شده که قابل «تبدیل یا تحویل» نیست (ر.ک. روم، آیه ۳۰)؛ با این وجود، قابلیت تغییر را دارا است (ر.ک. نساء، آیه ۱۱۹). از همین رو، انسان با انجام اعمال خود بر اساس آموزه‌های اسلامی به تقوای الهی می‌رسد که تامین‌کننده تغییرات مثبت می‌شود. در مقابل، اگر کسی بر خلاف اسلام و هدایت‌های فطری و تشریحی عمل کند، تغییراتی را در نفس خویش ایجاد می‌کند که بسیار منفی و زیانبار است؛ در این حالت، قلب به عنوان قوه ادراکی عاقله، مهر شود و نتواند مسئولیت شناختی و گرایشی درست خویش را انجام دهد، بلکه دچار وارونگی شناختی و تقابل گرایشی می‌شود و باطل را حق و حق را باطل یافته و افساد خویش را اصلاح می‌شمارد و این گونه مسائل و امور را تبیین، تحلیل و بر خلاف حق توصیه می‌کند (ر.ک. بقره، آیت ۷ تا ۱۵).

از نظر قرآن، همان طوری که هر کسی بر اساس شخصیت خویش عمل می‌کند (ر.ک. اسراء، آیه ۸۴)، هر اجتماعی نیز بر اساس شخصیت افراد آن اجتماع عمل می‌کند و تغییرات مثبت یا منفی که در شخصیت افراد آن اجتماع ایجاد شده، می‌تواند اعمالی را موجب شود که سعادت یا شقاوت آن اجتماع را به دنبال داشته باشد. پس اجتماعی که نفوس آن در پی ایمان و تقوای الهی باشند، از نعمت‌ها و برکات الهی بهره‌مند می‌شوند؛ و اجتماعی که نفوس آن به دنبال کفر و فجور باشند، گرفتار نعمت خواهند شد و به جای سعادت از شقاوت رنج خواهند برد (ر.ک. رعد، آیه ۱۱؛ انفال، آیه ۵۳؛ اعراف، آیه ۹۶؛ نحل، آیه ۱۱۲). بنابراین، هر انسان و اجتماعی با انتخاب خود نه تنها سرنوشت خویش بلکه سرنوشت اجتماع خویش را نیز رقم می‌زنند و لذا نمی‌توان نسبت به حق انتخاب، کم توجه یا بی‌توجه بود و اهمیت آن را در سعادت یا شقاوت خویش و امت نادیده گرفت.

ممکن است برخی بگویند که انسان اراده و حق انتخاب آزاد مطلق ندارد، بلکه عوامل فراوانی این آزادی را از درون و بیرون محدود می‌کند. پس، چگونه می‌توان تنها به نقش انتخاب، به عنوان عامل بدبختی یا خوشبختی اجتماع و امت بسنده کرد و آن را عامل تمامی خوشبختی‌ها یا بدبختی‌های مردم دانست؟

این گونه به این پرسش می‌توان پاسخ داد؛ هر چند انسان، آزاد مطلق نیست و محدودیت‌هایی در آزادی دارد؛ با این وجود، عامل این محدودیت‌ها را می‌توان در دو گروه دانست؛ برخی از آنها به دست خود انسان و افراد اجتماع پدید می‌آید و تنها برخی از آنها تکوینی و طبیعی است؛ به همین دلیل، از نظر قرآن، آنچه موجب بازخواست انسان می‌شود، محدودیت‌های تکوینی و طبیعی و عوامل آن نیست، بلکه محدودیت‌هایی است که خود انسان به دست خویش ایجاد می‌کند (پوریا، ۱۳۹۸: همان).

به سخن دیگر، خدا انسان را در یک محدوده‌ای دارای اراده و حق انتخاب آزاد و مختار قرار داده است؛ از همین رو در فرهنگ قرآنی، نظریه «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یا منزله بین المنزلتین» (شیخ صدوق، توحید، ج ۱، ص ۲۰۶؛ علامه مجلسی، ج ۵، ص ۸۴ - ۲) مطرح است. به این معنا که اختیار مطلق یا جبر مطلق وجود ندارد، بلکه امری میان این دو امر است. پس، اختیار انسان و حق آزاد انتخاب، محدود به محدودیت‌های تکوینی و طبیعی است؛ همان طوری که انسان در هر مرتبه بدون تکیه به جایی تنها



می‌تواند یک پای خویش را بلند کند و اگر بخواهد هر دو پای خویش را بلند کند، بر زمین می‌افتد. پس اختیار آزاد مثلا میان کفر و ایمان و شکر و کفران خواهد بود (پوریا، ۱۳۹۸: همان).

از نظر آموزه‌های قرآن، انسان افزون بر محدودیت‌های طبیعی تکوینی، خود را گرفتار محدودیت‌هایی می‌کند که می‌بایست نسبت به آنها پاسخگو باشد. توضیح اینکه هر انسانی دارای شخصیتی است که در حقیقت جهت‌گیری‌های عملی او را می‌سازد و اعمال او را تعیین می‌کند. شخصیت هر انسانی برآیند فلسفه هستی‌شناسی، جهان‌بینی، فلسفه زندگی، نگرش‌ها و بینش‌های اوست. کسی که معتقد به خدا و غیب و قیامت است، به‌طور طبیعی آخرت‌گرا بوده و خلق و خوی خویش را برای فضایی آماده می‌کند که آخرت او را با «مثاله» شدن تضمین کند، در حالی که کسی که غیب را قبول ندارد، تمام تلاش او برای دنیا خواهد بود. این گونه است که فضایل اخلاقی او نیز متمایل به مسائلی است که دنیایش را تامین می‌کند (پوریا، ۱۳۹۸: همان). پس شخصیت و اعمال هر شخص نیز برآیند همین شخصیت فلسفی اوست (ر.ک. اسراء، آیه ۸۴) حال اگر کسی فلسفه‌ای را انتخاب کند که اصالت را به دنیا می‌بخشد و اصلا غیب را امر موهوم و بی‌معنا و غیر علمی می‌داند، به‌طور طبیعی هر انتخابی را به گونه‌ای رقم می‌زند که تامین‌کننده دنیای او باشد. بر این اساس، اگر کسی اهل دنیا را برای مناصب انتخاب می‌کند، در حقیقت بر اساس شخصیت خویش این انتخاب را انجام داده است و در روز قیامت می‌بایست پاسخگوی این انتخاب خود باشد؛ چنین شخصی نمی‌تواند مدعی این معنا باشد که به اجبار شخصیت، این انتخاب نادرست نمایندگی را داشته است؛ زیرا این اضطرار و اجباری که شخصیت او بر عملش تحمیل می‌کند، اضطرار به انتخاب خودش بوده است و هرگز چنین شخصی نمی‌تواند مدعی این معنا باشد که آزاد نبوده و تحت تأثیر جبر شخصیتی خویش این انتخاب نادرست را داشته است؛ زیرا چنین شخصی، همانند کسی است که بر لبه پرتگاه رفته است و اگر سقوط کرد به انتخاب آزاد خویش چنین شرایطی را برای خود فراهم کرده است (پوریا، ۱۳۹۸: همان). از همین رو گفته شده است: الاضطرار بالاختیار لاینافی الاختیار؛ اضطراری که با اختیار ایجاد شده منافی اصل اختیار و آزادی نیست (پوریا، ۱۳۹۸: کد خبری ۱۸۲۶۹۳).

برای انتخاب‌های نادرست عقوبت الهی وجود دارد. از نظر قرآن، افرادی که حق انتخاب دارند و به علت اضطرار خود ساخته، این حق انتخاب را برعهده دیگران می‌گذارند، آنها شخصیت خویش را بر اساس روش‌های درست ناساختند؛ در حقیقت این توده‌های مردم، به عنوان ابزارهای مستکبران در انتخابات حضور می‌یابند و برای آنان ناخواسته پادویی می‌کنند؛ زیرا برخی از مردم در جامعه نقش سیاهی لشکر دشمن را بازی می‌کنند، بی‌آنکه ملتفت چنین بازیگری و بازی خوردن از سوی دشمن بشوند. اینان شاید دشمن دانای ملت خود نباشند، اما بی‌گمان، دوست نادانی هستند که بیشتر از دشمن دانا به اجتماع و سعادت جمعی مردم آسیب می‌رسانند. از این رو در قرآن برخی از مستضعفان که از دشمنان خواسته و ناخواسته پیروی می‌کنند، در همان حد و اندازه دشمنان دانا و مستکبران ظالم عذاب می‌شوند، نه کمتر (پوریا، ۱۳۹۸: همان).

خدا در قرآن می‌فرماید: «می‌گویند: در میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند، داخل آتش شوید. هر بار که امتی در آتش درآید، هم‌کیشان خود را لعنت کند تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند. آنگاه پیروانشان درباره پیشوایان‌شان می‌گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند. پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده. خدا می‌فرماید: برای هر کدام عذاب دو چندان است؛ اما شما نمی‌دانید (ر.ک. اعراف، آیه ۳۸؛ و نیز احزاب، آیه ۶۷؛ عنکبوت، آیه ۱۳).



درباره چرایی این همسانی در عذاب در آخرت، روایتی از امام صادق علیه السلام می‌تواند گویا و تمام‌کننده باشد. علی بن ابی حمزه می‌گوید: «دوستی از نویسندگان بنی امیه داشتیم. روزی به من گفت: از برایم نزد ابی عبدالله اذن دیدار بگیر. پس برایش اذن گرفتم و ایشان به دیدار امام علیه السلام آمد. وقتی وارد شد، سلام کرد و نشست. سپس گفت: فدایت شوم. من در دیوان این قوم (بنی امیه) هستم. از دنیای ایشان ثروتی بسیار در اختیارم قرار گرفت که من از آن چشم پوشیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر برای بنی امیه افرادی نبود که برخی به نگارش و برخی برای گردآوری زکات و خراج و برای جنگ و کشتار و گواهی‌شان وارد عمل نمی‌شدند، آنان نمی‌توانستند حق ما را از ما سلب کنند و بگیرند؛ و اگر توده‌های مردم، آنان را به حال خودشان رها می‌کردند، بنی‌امیه به چیزی دست نمی‌یافتند. جوان پرسید: آیا برای من راه‌گریزی است؟ حضرت فرمود: اگر بگویم انجام می‌دهی؟ گفت: آری... این جوان چنین کرد (کافی، ج ۵، ص ۱۰۶). پس همین مردم که نقش سیاهی لشکر را برای ستمگران و مستکبران را بازی می‌کنند به همان میزان در ظلم و ستم نقش دارند؛ پس اگر رهبران کفر و ضلالت دو گناه بزرگ را انجام می‌دهند که شامل کفر ورزی و گمراه‌سازی دیگران است؛ همچنین این توده‌های مردم، به عنوان سیاهی لشکر کفار، به دو گناه پیروی از کفر و بستن خانه حق و هدایت با همراهی با مستکبران مرتکب شدند. بنابراین کسانی که انتخاب‌های ناصالح و نادرستی دارند، در حقیقت در همان اندازه مستکبران گفتمان‌ساز دروغین از منافقان و مدعیان دروغین اصلاحات نقش دارند و تأثیرات منفی بر سرنوشت خویش و اجتماع به جا می‌گذارند و به جای سعادت امت، شقاوت را برای امت موجب می‌شوند (پوریا، ۱۳۹۴: همان).

«اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا - اینها همه بخاطر استکبار در زمین و نیرنگ‌های بدشان بود؛ اما این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذاب‌های دردناک آنان) را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی (فاطر / ۴۳)»

در تفسیر این آیه، در تفسیر نمونه چنین آمده است:

دوری از حق «به خاطر این بود که طریق استکبار در زمین را پیش گرفتند و هرگز حاضر نشدند در برابر حق تسلیم شوند (اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ) و نیز به خاطر آن بود که حیل‌گری‌های زشت و بد را پیشه کردند (وَمَكْرَ السَّيِّئِ). اما این حیل‌گری‌های سوء، تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ). او را در برابر خلق خدا، رسوا و بینوا، و در پیشگاه الهی شرمسار می‌کند. در حقیقت این آیه می‌گوید: آنها تنها به دوری کردن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند، بلکه برای ضربه زدن به او از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند، و انگیزه اصلی آن کبر و غرور و عدم خضوع در مقابل حق بود. در دنباله آیه، این گروه مستکبر مکار و خیانتکار را با جمله پر معنی و تکان دهنده‌ای تهدید کرده، می‌گوید: «آیا آنها انتظاری جز این دارند که گرفتار همان سرنوشت پیشینیان شوند؟» (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ). این جمله کوتاه اشاره‌ای دارد به تمام سرنوشت‌های شوم اقوام گردنکش و طغیانگری همچون قوم نوح، و عاد، و ثمود، و قوم فرعون که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند. سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی‌یابی، و هرگز برای سنت الهی دگرگونی نخواهی یافت» (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا لَنْ



تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا). نوسان و دگرگونی سنتها در باره کسی تصور می‌شود که آگاهی محدودی دارد، اما پروردگاری که عالم و حکیم و عادل است سنتش در باره آیندگان همان است که در باره پیشینیان بوده است، سنتهایش ثابت و تغییر ناپذیر است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۷۹).

آیات متعددی در قرآن کریم در زمینه تعیین سرنوشت انسان به دست خودش وجود دارد که در اینجا ما به ذکر سه نمونه بسنده می‌کنیم: خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند و با کفران نعمت موجب سلب نعمت گردند (رعد / ۱۱).

اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست * و اینکه (نتیجه) سعی‌اش به زودی دیده می‌شود. (ر.ک. به نجم- ۴۰ و ۴۱). (سرنوشت) هر کس در گرو اعمال خویش است. (ر.ک. به نجم- ۳۸) علاوه بر آیات قرآنی، روایاتی در زمینه تعیین سرنوشت انتخابی انسان وجود دارد که در زیر به دو نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «خداوند نعمتی را که به بنده‌اش می‌دهد، از او نمی‌گیرد تا اینکه بنده مرتکب گناه و سبب سلب نعمت شود» (سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۲: ۲۰۶).

در این روایت، نشان می‌دهد که انسان به خودی خود به سرنوشت بهشتی و سرنوشت شوم دچار نمی‌گردد؛ بلکه او قدرت انتخاب و اختیار دارد؛ از این رو می‌تواند با تواضع و فروتنی و نیک‌خویی، راه راستی و درستی و حق را برگزیند و به سعادت و خوشبختی برسد؛ همچنین، این اختیار را نیز دارد که راه کبر و غرور و استکبار را پیشه خود کند و نتیجه چنین راهی، همانا سرنوشتی شوم خواهد بود و نتیجه آن جز شقاوت و بدبختی نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند هیچ نعمتی که به بنده‌ای بخشیده را از او نمی‌گیرد، مگر اینکه، گناهی کند که به سبب آن مستحق سلب آن نعمت شود» (هویزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۲: ۱۶۳).

در این روایت نیز، می‌توان دریافت که سرنوشت نیک و شوم هر کس، در گرو اعمال او خواهد بود.

با توجه به مطالبی که بیان شد، می‌توان گفت که اگر سعادت و شقاوت انسان، امری ازلی، ذاتی و تغییرناپذیر باشد، امور و نهی و ثواب و عقاب از طرف خداوند، عبث خواهد بود، و اساساً تشریح شرایع و ارسال رسل لغو و بی‌فایده می‌گردد و امر خداوند به دعا، طلب توفیق یا درخواست تبدیل شقاوت انسان به سعادت لغو و بیهوده خواهد بود؛ بنابراین می‌توان دریافت که، سعادت و شقاوت انسان به طور قطع به یقین، امری ذاتی نبوده و در گرو اعمال آدمی می‌باشد. بدین صورت که اگر فرد و جامعه متواضعانه عمل کنند و در اعمال خود، خداوند را حاضر و ناظر بر اعمال خود در نظر بگیرند، آنگاه به خوشبختی و سعادت خواهند رسید و در صورتی که راه تکبر و غرور و استکبار را در پیش بگیرند، آنگاه به شقاوت و بدبختی گرفتار خواهند شد.

ج) آثار استکبار در سرنوشت اقتصادی انسان

خداوند در قرآن در مورد سرنوشت اقتصادی انسان می‌فرماید:

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (نساء ۱۷۳)



اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را بطور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یآوری نخواهند یافت. اهل کتاب، یا پیامبر خود را برتر می دانستند و درباره ی او غلو می کردند و یا خود را برتر می دانستند و می گفتند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ» و یا دیگران را تحقیر می کردند. «قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ...» در حالی که در قیامت هیچکدام از اینها کارساز نیست و ایمان و عمل لازم است (قرآنی، تفسیر نور، جلد ۲: ۲۲۱).

قرآن کریم، کسانی را که با گردآوری ثروت حرام، به آقایی و سیادت دنیوی میرسند و قطب اقتصادی جامعه خویش می شوند و بر توده مردم تفاخر می کنند و به بغي و فساد، روی می آورند، مستکبران اقتصادی میداند. قارون، نمونه اعلاى این گروه است. قرآن کریم در آیاتی چند، خودبرتر بینی و تحقیر توده مردم را از سوی قارون بیان میدارد:

در آیات ۷۶ و ۷۷ سوره قصص در این مورد اشاره شده است:

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (قصص / ۷۷) - قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد؛ ما آنقدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود. (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد. (قصص / ۷۶) و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهر هات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباحش، که خدا مفسدان را دوست ندارد (قصص / ۷۷).

قارون از ثروت و دارایی خود مغرور شد و به قدرت دنیایی خویش غره گشت. علت بغي و ظلم قارون آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود و چون ظرفیت کافی و ایمان قوی نداشت، این ثروت فراوان او را فریب داد و به انحراف و استکبار کشانید (شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۱۵۳). در حقیقت، قارون به واسطه گنجها و ثروت های فراوان، در مقابل بنی اسرائیل به قدرت نمایی و خودنمایی پرداخت و بر آنها تعدی کرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۱۶).

قارون با غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشی می شد، در پاسخ به اندرز مؤمنان قومش، بیان داشت که این ثروت را به سبب علم و لیاقت خویش به دست آورده ام. از این رو مختارم تا آن را در هر راهی که خود صلاح بدانم مصرف نمایم.

«قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَلَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» - قارون گفت: ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام. آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟ (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند) (قصص / ۷۸).

علم و ثروت قارون، نتیجه اش آن بود که قارون را به غرور و در نهایت استکبار کشانید، تا جایی که تمام مواهب و ثروت خود را نه از ناحیه خدا، بلکه از جانب خود و لیاقتش دانست و به وسیله آن ثروت بر دیگران فخر فروشی و استکبار نمود. در بینش مستکبران،



همه ارزشها با محک مادیات سنجیده می‌شود و یگانه معیار قضاوت، ثروت است که آمدنش نشان حقانیت است و نبودنش از هیچ ارزشی خبر نمی‌دهد. به همین دلیل، به داشتن اموال و فرزندان بیشتر مباحثات میکنند و آن را نشانه کرامت ذاتی خود می‌پندارند و حتی معتقدند که چون خداوند آنان را در این دنیا گرامی داشته، در قیامت نیز جایگاهی والا خواهند داشت.

همان‌طور که در آیه ۵۰ سوره فصلت به آن اشاره نمودیم: «هرگاه او را رحمتی سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم میگوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمیکنم قیامت برپا شود؛ و (به فرض که قیامت باشد)، هرگاه به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پادشاهی نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند (به زودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها میچشانیم. فخر و مباحثات بر امتیازات مادی و تصور عذاب نشدن در آخرت، ویژگی مستکبران و مفسدان اقتصادی است (فصلت / ۵۰)»

چنان‌که قرآن از زبان این شخصیت‌ها می‌فرماید: «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ - و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست)؛ و ما هرگز مجازات نخواهیم شد (سبأ / ۳۵)».

از این آیه می‌فهمیم که، رفاه‌طلبی، انسان را بی تفاوت و سنگدل نموده و به استکبار می‌کشاند. حرکت انبیا منافع سرمایه‌داران را به خطر می‌اندازد. بنابراین، سرمایه‌داران، به مخالفت با پیامبران، و پیام آنها می‌پردازند. سرمایه‌داران و ثروتمندان، خود را تافته‌ی جدا بافته می‌دانند و به مال و فرزند خود می‌نازند؛ و کفّار بی نیازی در دنیا را سبب بی نیازی در آخرت می‌پنداشتند. در حالی که اینگونه نیست و هر کس به عدالت، به مجازات و پاداش اعمال خود خواهد رسید (قرآنی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۴۵۰).

مستکبران با همین بینش و تفکر مادی، خود را از دیگران برتر دانسته و به تحقیر توده‌های مستضعف می‌پردازند. بینش و قضاوت مستکبران درباره مؤمنانی که از قشرهای مستضعف جامعه‌اند، این است که آنان اراذل و اوباش و از طبقات پایین دست هستند و نیز گمان می‌کنند که خداوند به محرومان و مستضعفان، خیر و سعادت نداده است. از این رو باید تحقیر شوند و انتظار چنین برخوردی را از سوی پیامبران نیز دارند. در حقیقت تهیدستان و مستضعفان جامعه، در نظر ظاهرین اشراف و مستکبرین، مردمی پست و حقیر و شایسته تحقیر و تحقیر تلقی می‌شوند (جوینی پور - پیروزفر، ۱۳۹۷: ۱۹۲).

استکبار دارای آثار و نتایج منفی می‌باشد، محرومیت از رحمت و هدایت‌های الهی، گمراهی خود و دیگران، بدعاقبتی و گرفتاری به عذاب‌های دنیوی و اخروی، از جمله آثار و پیامدهای استکبار می‌باشد. مغرور شدن انسان به خود، فریفتگی به خود و دچار کبر و نخوت شدن، مایه شکست در زندگی و عقب افتادگی است. غرور سبب ترک محاسبه و بررسی خود و اعمال خود می‌شود و در نتیجه اعمال او تباه می‌شود؛ در حقیقت، این تصور که ثروت و امکانات مایه سعادت و پیروزی است، این تصور که با پول می‌توان هر کاری را انجام داد، تصور غلطی است که نتیجه‌اش هم مغرور به خود شدن و سرمست شدن و غفلت از نقایص و محدودیت‌های خود است؛ طوری که گاه کار به جایی می‌رسد که در مقابل خداوند می‌ایستیم و فراموش می‌کنیم که خداوند این نعمت را به ما اعطا کرده است؛ و عاقبت غرور و استکبار در زمینه اقتصادی این است که فرد یا جامعه در نهایت به عاقبت قارون دچار خواهد شد و طبق سنت تغییر ناپذیر الهی، مستضعفان در نهایت بر مستکبران پیروز خواهند شد و سرنوشتی شوم در انتظار مستکبران خواهد بود.



نتیجه‌گیری

صفات خوب و بد در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام فراوان می‌باشد؛ با این وجود، در این پژوهش، استکبار و آثار آن را در سرنوشت اجتماعی انسان از نگاه آیات و روایات مورد بررسی قرار دادیم. استکبار به معنای خود بزرگ‌بینی و برتری جویی می‌باشد. همان‌طور که در طول پژوهش اشاره شد، استکبار واژه قرآنی است که درباره امتثال فرعون و گروه‌های بدخواه و معارض حق و حقیقت به کار رفته است. تا امروز هم استکبار وجود دارد. استخوان بندی استکبار در همه دوره‌ها یکی است؛ با این وجود، شیوه‌ها و خصوصیت‌ها و روش‌ها در هر زمانی تفاوت می‌کند. از مهم‌ترین خصوصیات استکبار می‌توان به خود برتر بینی، حق ناپذیری، مجاز شمردن جنایت نسبت به ملت‌ها و آحاد بشر، فریب‌گری و رفتار منافقانه، جنگ افروزی، اختلاف‌انگیزی، درافتادن با حکومت‌های مستقل، درافتادن با حتی ملت خود برای تأمین منافع گروه‌های خاص و غیره اشاره کرد. همان‌طور که دانستیم، استکبار یک رذیلت اخلاقی است. شیطان به عنوان اولین متکبر، به همین دلیل مطرود خداوند قرار گرفت و ملعون شد. در حقیقت، تکبر استکبار ام‌المفاسد و مادر تمام رذایل اخلاقی به شمار می‌رود و ریشه تمام بدبختی‌ها و صفات زشت انسانی است. آیات فراوانی نیز در قرآن به این مورد پرداخته‌اند که در این پژوهش، به آن پرداخته شد. در اینجا توانستیم به شناخت خوبی از استکبار برسیم؛ در این پژوهش به شناخت استکبار از لحاظ اجتماعی پرداختیم و با استکبار اجتماعی و آثار آن آشنا شدیم و تأثیرات آن را در سرنوشت اجتماعی انسان مطالعه کردیم و به عبارتی به آثار استکبار در سرنوشت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انسان پرداختیم و به این نتایج رسیدیم که:

استکبار، با ایجاد و افزایش میزان کینه، دشمنی، فساد، شرک و غیره، در سرنوشت فرهنگی انسان و جوامع انسانی تأثیر فراوانی می‌گذارد و منجر به از یاد بردن مسیر حق و حقیقت و بندگی در اجتماع می‌گردد و جامعه را به سمت کفر و شرک سوق می‌دهد؛ در نهایت نیز عاقبت و سرنوشت دنیوی جوامع مشرک و کافر این است که در این جهان با گمراهی به زندگی خود ادامه می‌دهند و سرنوشت اخروی آنها نیز، آتش جهنم خواهد بود.

در صورتی که سعادت و شقاوت انسان، غیرقابل تغییر و ذاتی و ازلی باشد، در آن صورت آنچه که از طرف خداوند بر بنده امر شود، عبث و بیهوده گردیده و ارسال پیامبران نیز امری لغو و بی‌فایده می‌شود؛ در نتیجه، امر خداوند به دعا، درخواست بخشش و سعادت، نیز لغو و بیهوده خواهد بود؛ بنابراین، می‌توان با اطمینان بیان کرد که سعادت و شقاوت انسان و جوامع، ذاتی نبوده و به اعمال آن اجتماع بستگی دارد. در حقیقت، در صورتی که افراد جامعه متواضعانه عمل نمایند و خدا را در هر عملی ناظر بر خود ببینند، در آن صورت، خوشبختی آن جامعه نزدیک خواهد بود؛ اما، اگر افراد یک جامعه، راه تکبر و غرور و استکبار را انتخاب نمایند، تحت این شرایط، نتیجه‌ای جز شقاوت و بدبختی نخواهند دید.



اگر جامعه ای دچار غرور و استکبار در زمینه اقتصادی گردد، در آن صورت می توان برای آن جامعه، عاقبتی نظیر عاقبت قارون را متصور شد؛ همچنین افراد هر جامعه باید این را بدانند که طبق سنت غیرقابل تغییر الهی، پیروزی از آن مستضعفان خواهد بود و در این جنگ نابرابر، در نهایت مستضعفان موفق به پیروزی در برابر مستکبران خواهند شد و سرنوشتی شوم در انتظار جامعه مستکبر خواهد بود.



منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- اسکندری. محمدحسین، ۱۳۶۷، مستضعفین و مستکبرین از دیدگاه قرآن و عترت، مجله نور علم المهر، شماره ۲۸.
- پوریا. علی، ۱۳۹۸، نقش انتخاب نادرست در سرنوشت انسان و جامعه، سایت خبری کیهان/ نیوز، کد خبر ۱۸۲۶۹۳.
- تمیمی آمدی. عبد الواحد بن محمد، ۱۴۱۰ ق.، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ج ۵، ج ۶، ترجمه جلال الدین حسینی، دار الکتب الإسلامی، قم.
- تنه‌اوی. محمدعلی بن علی، ۱۹۹۶، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، نشر مکتبه لبنان ناشرون.
- جوینی پور. سیما، پیروزفر. سهیلا، ۱۳۹۷، گونه شناسی استکبار و ماهیت آن در قرآن کریم، دوفصلنامه علمی پژوهشی مطالعات قرآن و حدیث، سال دوازدهم، شماره اول (پیاپی ۲۲).
- خویزی. عبدعلی بن جمعه، ۱۳۸۳، تفسیر نور الثقلین، ج ۲.
- خمینی. روح الله، ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۷، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران.
- شیخ صدوق، توحید، ج ۱.
- طبرسی. فضل بن حسن، ۱۳۷۲، ج ۶ و ج ۷، تفسیر مجمع البیان.
- عفتی. قدرت اله، ۱۳۸۹، استکبار از دیدگاه امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، موسسه چاپ و نشر عروج.
- علی پوریا، ۱۳۹۴، تعیین سرنوشت انسان، سایت خبری کیهان/ نیوز، کد خبر ۴۹۶۱۵.
- فقیه. حسین، ۱۳۸۱، نگاهی گذرا به دنیا و آخرت در آیینه آیات و روایات، نشریه معرفت، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
- قرائتی. محسن، ۱۳۷۴، تفسیر نور، ج ۲، ج ۷.
- کریمی والا. محمدرضا، ۱۳۸۸، کارویژه‌های حکومت دینی در قبال فرهنگ و باورهای اجتماعی در آموزه‌های علوی، ماهنامه معرفت شناسی، شماره ۱۴۵.
- کلینی. محمد بن یعقوب، کافی، ج ۵.
- مجلسی. محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، ج ۵.
- محمد بن مسعود ابن عیاش السلمی السمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۲.
- مدرس آشتیانی. میرزا مهدی، ۱۳۹۰، تعلیقه منظومه سبزواری، ج ۲، نشر زهیر، چاپ اول.
- مکارم شیرازی. ناصر، و دیگران، ۱۳۶۴، تفسیر نمونه، ج ۴ - ج ۱۱ - ج ۱۴ - ج ۲۰ - ج ۲۱، دارالکتب الاسلامیه.



- -----، ۱۳۷۹، جامعه سالم در پرتو اخلاق، به کوشش محمد حسین محمودی، مدرسه امام علی بن ابی طالبعلیه السلام، قم.



Investigating the effects of arrogance on the social fate of man from the perspective of the Qur'an and hadiths

abstract

Arrogance is a state of mind in which a person sees himself as superior to others. In fact, with the creation of pride, arrogance appears in humans. In the Qur'anic usages, the words "bigness", "taqbar" and "insolence" have similar meanings. Arrogance causes its owner to think that his knowledge and beliefs are superior to any other knowledge and belief and thus, he is deprived from entering the path of thinking and seeking the truth. Arrogance is listed as a moral vice in the verses of the Qur'an and hadiths, and it causes disbelief in the divine verses. In fact, the devil was close to God's door in the beginning, and because of his arrogance, he was rejected and cursed. Humans will also be caught in the end if they are associated with this moral vice. In this research, relying on qualitative and library studies and using questionnaires and checklists, considering the importance of arrogance in the social fate of human beings, we are pursuing the goal that from the perspective of the Qur'an and traditions, the issue of arrogance and its effects in Evaluate and analyze the social destiny of man.

Key words: review, arrogance, works, social destiny, Quran, traditions